

## بررسی مفهوم، اصول و روشهای تربیت عاطفی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)

فاطمه زینلی \*

شهناز شهریاری نیسیانی \*\*

محمد نجفی \*\*\*

حسنعلی بختیار نصرآبادی \*\*\*\*

دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۲/۱۲

پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۰۴/۱۳

### چکیده

هدف این پژوهش بررسی مفهوم، اصول و روشهای تربیت عاطفی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) است. این پژوهش، که با دو روش تحلیل فرارونده و استنتاجی انجام شد، بیانگر این است که از دیدگاه علامه (ره) جایگاه عواطف، قلب است و آنچه مدار سعادت در قیامت است، سلامت قلب است که با درمان عواطف منفی، رشد عواطف مثبت و تعدیل و هدایت عواطفی چون حرص و غضب تحت مدیریت عقل و شرع تحقق می‌یابد. بنابر یافته‌ها تکیه‌گاه عواطف حب و بغض، و اصالت از آن حب است. در دیدگاه علامه (ره) برای عواطف می‌توان سه بعد آگاهی، شناخت و درک عواطف خود و دیگران، توانایی تنظیم و کنترل عواطف و توانایی به کارگیری بجای عواطف را در نظر گرفت. مبنای تربیت عاطفی در این دیدگاه حب خدا، حب ذات و حب غیر است که تربیت عاطفی باید بر مبنای حب و با محوریت حب خدا به‌عنوان بالاترین و حقیقی‌ترین حب صورت پذیرد. اصول حاصل از مبنای حب خدا، دو اصل تقرب و پرستش، اصل مربوط به حب ذات، مدیریت صحیح عواطف، و اصول به دست آمده از مبنای حب غیر، شامل سه اصل اخوت، احسان و ایثار است که هر یک از این اصول دارای روش یا روشهایی برای تربیت عاطفی است.

**کلیدواژه‌ها:** تربیت عاطفی در اسلام، دیدگاه علامه در زمینه تربیت، نقش احساسات در تربیت، تعلیم و تربیت اسلامی.

f.zeynali2012@yahoo.com

\* کارشناسی ارشد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

\*\* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

sh\_shahriari@edu.ac.ir

\*\*\* استادیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

mdnajafi@edu.ui.ac.ir

\*\*\*\* استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

h.nasrababi@edu.ui.ac.ir

## مقدمه

انسان به عنوان موضوع تربیت، موجودی است چند بعدی و دارای استعداد‌های نهفته که باید شکوفا شود و مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد. لازمه تحقق چنین امری توجه به انسان به عنوان موجودی برخوردار از نفس<sup>۱</sup> است که با توجه کافی به قوای این جوهر وجودی، پیشرفت فرد در ابعاد مختلف و سعادت او تضمین می‌شود؛ لذا مهمترین هدف تعلیم و تربیت ما باید شکوفا کردن کامل شخصیت فراگیران و پرورش ارزشهای متعالی در آنها باشد؛ چنانکه در اغلب نظامهای آموزشی غالباً از تربیت شخصیت<sup>۲</sup> به مثابه هدف اصلی تعلیم و تربیت سخن می‌رود و منظور از آن روندی است که تربیت فکری، جسمی و اخلاقی را در بر می‌گیرد و اجازه پرورش همه استعداد‌های کودکان و نوجوانان را می‌دهد (توما<sup>۳</sup>، ۱۳۶۹: ۳). آنچه امروزه در نظام آموزشی ما جریان دارد، اصالت دادن به یادگیری و رشد عقلی است. اگر چه توجه به رشد عقلی و آماده کردن فراگیران برای پذیرفتن و درک تحولات علمی دنیای آینده باید از اهداف و وظایف تعلیم و تربیت باشد، تأکید بیش از حد بر این قوه موجب نادیده انگاشتن و کم‌توجهی به نقش اساسی و مهم بعد عاطفی در نظام آموزشی کشور شده است.

گذشته از این ضعف حاکم بر نظام آموزشی رسمی، نگاهی گذرا به جامعه نشان می‌دهد که به‌رغم رشد سریع و تحولات عرصه فناوری، فرهنگی و اجتماعی، فاصله بین نسلها در حال افزایش است به‌گونه‌ای که گاه به نظر می‌رسد بین فرزندان و والدین هیچ تفاهمی نیست. از طرفی قدرناشناسیها، خشونت‌ها، خودخواهیها و از دیگران بی‌خبر ماندن و مانند آن همه کمبودهای روحی و اخلاقی‌ای است که بین متریبان و نسل جوان ما دیده می‌شود. هم‌چنین اضطرابهای روحی و ناآرامیهای روانی، بزهکاریها و انحرافات اخلاقی و اجتماعی و... روز به روز در حال افزایش است. وجود این مسائل تا حدود زیادی از فقر عاطفی میان انسانها و عدم توجه به پرورش بُعد عاطفی نشان دارد؛ مسائلی که علاوه بر محیط خانه، مسئولان جامعه و نظام آموزشی را نیز درگیر کرده است؛ از این رو با وجود چنین ضعفها و چالشهایی که بیش از هر چیز حاکی از بی‌توجهی یا کم‌توجهی به عواطف و خالی بودن جایگاه تربیت عاطفی<sup>۴</sup> در نظام تعلیم و تربیت کشور است،

1 - Soul

2 - Character education

3 - Toma

4 - Sentimental education

پرداختن به بعد عاطفی و تعریف و تعیین جایگاهی برای تربیت عاطفی بویژه در نظام تعلیم و تربیت ضروری است.

تربیت عاطفی با کانون احساسات آدمی یعنی قلب او سروکار دارد. این جنبه از شخصیت انسان بسیار پیچیده و از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار است به گونه‌ای که بسیاری از رفتار، افکار، تخیلات و تصمیمات روزانه انسان تحت تأثیر وضعیت عاطفی و حالات احساسی او است. هم‌چنین این بعد تا حدود زیادی، دیگر ابعاد وجودی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا جایی که اگر عواطف انسان به‌طور مطلوب پرورش نیابد، جنبه‌های بدنی، عقلانی، اجتماعی و... انسان را زیر سؤال می‌برد و باعث رکود شخصیت او می‌شود. از آنجا که تعلیم و تربیت در هر جامعه‌ای، چه رسمی و چه غیر رسمی بر پایه بسترها و مبانی نظری، فرهنگ و فلسفه حاکم بر آن جامعه استوار است و با عنایت به اینکه اتکا به آرای اندیشمندان بومی هر کشور در استقلال فرهنگی آن کشور نقش مهمی دارد، دیدگاه انتخابی باید از بافت بومی ما به دست آید و اعتقادات مردم و ویژگیهای فرهنگی کشور را بخوبی در خود جای داده باشد. از جمله این ویژگیها جنبه مبنایی داشتن آموزه‌های اسلام در تمام زمینه‌هاست. از این رو در این پژوهش دیدگاه علامه طباطبایی(ره) به عنوان اندیشمند برخاسته از فرهنگ ایرانی و مفسر بزرگ شیعه به منظور پرداختن به تربیت عاطفی انتخاب شد. از دیدگاه علامه(ره) اسلام تنها راه اخلاص در دین است و بر پایه «حب خدا» پایه‌گذاری شده (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۹۰) و قرآن، که کتاب آسمانی این دین است با ترغیباتی که به تعلم مختلفه نموده، خود عهده‌دار تعلیم یک دوره کامل از معارف الهیه، کلیات اخلاق و فقه اسلامی گردیده (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۴۳) و هدف این کتاب مبین این است که زندگی بشر را در شئون مختلفش نظام ببخشد و طوری تربیتش دهد که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۵۸۸). بنابراین تربیت عاطفی از دید علامه(ره)، که همان بازتاب دیدگاه اسلام و قرآن است، مغفول نماند و چنین گزینشی با این جامعیت در حل چالشهای موجود راهگشاست و می‌تواند ناگفته‌های بسیاری را مکشوف سازد. در این پژوهش نخست دیدگاه علامه(ره) در مسئله انسانشناسی و عواطف مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس به منظور دستیابی به مفهوم تربیت عاطفی به تبیین ابعاد عواطف و مبانی تربیت عاطفی پرداخته می‌شود و در نهایت اصول و روشهای تربیت عاطفی که دیگر اهداف پژوهش را تشکیل می‌دهد، استنتاج و استخراج می‌گردد.

## روش پژوهش

در این پژوهش از دو روش تحلیل فرارونده<sup>۱</sup> و روش استنتاجی بر مبنای رویکرد اشتقاقی صریح<sup>۲</sup> استفاده شده است؛ بدین صورت که ابتدا با اجرای دو مرحله تحلیل فرارونده یعنی توصیف و تعیین شرط‌های لازم و به عبارتی پس از بررسی و اتخاذ پیشفرض‌های لازم از دیدگاه علامه (ره) به سمت استنباط مفهوم تربیت عاطفی پیش می‌رویم و سپس به منظور دستیابی به اصول و روش‌های تربیت عاطفی از دیدگاه علامه (ره)، به استنتاج این دلالت‌ها از مبانی فلسفی ایشان می‌پردازیم.

## مبانی نظری

### انسان در نگاه علامه (ره)

در نظر علامه (ره)، انسان موجودی است مرکب از بدنی مادی و ترکیب یافته از مواد عنصری و زمینی که با مرگ، فاسد و متلاشی می‌شود و از چیزی دیگر ورای ماده؛ چیزی که از نسج عالم بالا است و با مرگ فاسد نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۸: ۲۳۷)؛ پس نفس آدمی موجودی است مجرد و غیر مادی که به فرموده علامه (ره) نه طول دارد، نه عرض و نه در چهار دیواری بدن می‌گنجد؛ بلکه با بدن ارتباط و علقه‌ای دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و دیگر صفات ادراکی، بدن را اداره می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۲۷). در نظر علامه (ره) انسان دارای حیاتی است که مبتنی است بر شعور فکری، و اراده‌ای که زاینده قوای باطنی و عواطف درونی او است؛ قوایی که او را به جلب منافع و دفع مضار وادار می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۷). بنابراین در نظر علامه (ره) نیز انسان علاوه بر بعد جسمی و عقلی، بعد دیگری به نام بعد عاطفی دارد که ایشان همچون اسلاف خود این بعد را برخاسته از قلب<sup>(۱)</sup> - قوای باطنی نفس حیوانی - می‌داند؛ یعنی همان قوه محرک باعته، شوقیه یا نزوعیه که دارای دو شعبه شهویه و غضبیه است.

از نگاه علامه (ره) رشد عواطف و احساسات از زندگی در عالم ذر<sup>(۲)</sup> شروع می‌شود که در این عالم حوادث خیر و شر تکرار، و عواطف و احساسات باطنی انسان به سوی جلب نفع و دفع ضرر

1 - Transcendental analysis

2 - Explicit derivative approach

تهییج می‌شود و بخاطر آن به فعالیت می‌افتد و اعمالی متعاقب هم انجام می‌دهد که در یک جا به خطا می‌رود و در جای دیگر به صواب تا بتدریج در تشخیص صواب از خطا، خیر از شر و نفع از ضرر مهارتی کسب کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۴۱۳).

به اعتقاد علامه(ره) دو قوه شهویه و غضبیه در کنار قوه نطقیه، منشأ کلیه افعال انسانی است که هر یک از این قوا حدودی دارد که تعدی از آن مانع نیل به سعادت می‌شود؛ لذا انسان نباید بگذارد هیچ یک از آنها راه افراط یا تفریط را در پیش بگیرد و از حد وسط و اعتدال به یک سو تجاوز کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۵۹). بنابراین ضروری است که هر یک از قوای نفس در حد اعتدال نگاه داشته شود و به طرف افراط و یا تفریط منحرف نگردد. از نظر علامه(ره) اعتدال در قوه شهویه این است که این قوه تنها در جای خود به کار رود و از لحاظ کمی و کیفی حدود خاصی را رعایت کند که در این صورت فرد به عفت دست می‌یابد؛ اما افراط در این امر باعث ایجاد رذیله‌ای به نام شره و تفریط در آن باعث خمودی می‌گردد. میانه‌روی در قوه غضبیه به معنای کاربرد بموقع و مناسب غضب و حلم است. این امر به ایجاد ویژگی شجاعت در فرد می‌انجامد در حالی که افراط و تفریط در آن به ترتیب باعث پیدایش رذائل تهور و جبن می‌گردد و بالاخره اعتدال قوه ناطقه نفس بدین معنا است که نه از آن استفاده بیجا شود و نه به کلی معطل گذاشته شود. در این صورت فرد به فضیلت حکمت دست می‌یابد و از جربزه، که در نتیجه افراط، و بلاهت، که در نتیجه تفریط در این قوا به وجود می‌آید، دوری می‌جوید و به فضیلت دیگری به نام عدالت می‌انجامد که در دو سوی آن ظلم و انظلام قرار دارد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۶۰ - ۵۵۸). بنابراین عدالت با جمع اعتدال در سه قوه شهویه، غضبیه و نطقیه به دست می‌آید؛ اما اعتدال در دو قوه شهویه و غضبیه خود نیازمند به قوه‌ای از قوای نفس انسانی است؛ یعنی قوه عالمه نفس؛ چنانکه علامه(ره) می‌گوید عواطف را می‌توان از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل کرد تا به پیروی از عقل پردازند؛ چرا که عقل سرکوب کردن عواطف را جایز نمی‌داند<sup>(۳)</sup> (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۵۴۸)؛ لذا عواطف از هر نوعی که باشد، نیازمند مدیریت عقل است و اگر دچار افراط و تفریط شود به رذیلت تبدیل می‌شود. البته علاوه بر عقل، راهنمایی شرع نیز ضروری است تا جلوی افراط و تفریط‌های عاطفی گرفته شود؛ چنانکه علامه(ره) بیان می‌کند: شریعت برنامه‌ای عملی به دست می‌دهد که در راستای رشد، هماهنگی با خواسته‌های متعالی و در تعارض با تمایلات بازدارنده و پست بشری تنظیم شده است و به انسان امکان می‌دهد در میان گرایشهای معارض داور و گزینش

کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۸ و ۴۷).

### عواطف در دیدگاه علامه(ره)

در دیدگاه علامه(ره)، عواطف به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم شخصیت در طیف وسیعی از شقوق و تجلیات بیان شده است. عواطفی چون محبت، مودت و رحمت از یک سو و بغض و غضب، غضبان، سخط، اسف و غیظ از سوی دیگر. فرح، سرور، حبور، مرح و بطر از یک سو و مفاهیم حزن، اسف، ضیق صدر، بخوح و ندامت از سوی دیگر. هم‌چنین مفاهیم خوف و رجا، بخل و جود و... از سوی دیگر این عواطف در دیدگاه علامه(ره) به صورت گسترده و دقیق مورد بررسی قرار گرفته که نمونه‌های آن بحث از انواع محبت، مراحل خوف، اقسام کبر، اقسام بغض و... است.

برخی از این عواطف آثار و نتایج منفی بر عملکرد انسانها دارد؛ مانند بخل، کبر، حسادت و... برخی دیگر از این عواطف دارای آثار مثبت است؛ همچون عفو و جود؛ اما عواطفی نیز هست که به خودی خود مذموم نیست؛ چنانکه علامه(ره) در مورد «حرص» بیان می‌کند: حرص به خودی خود از رذائل نیست و چطور می‌تواند مذموم باشد با اینکه تنها وسیله‌ای است که انسان را دعوت می‌کند به اینکه خود را به سعادت و کمال وجودش برساند؛ پس حرص به خودی خود بد نیست؛ وقتی بد می‌شود که انسان آن را بد کند و درست تدبیر نکند؛ در هر جا که پیش آمد مصرف کند، چه سزاوار باشد و چه نباشد؛ چه حق باشد و چه غیر حق (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲۰: ۱۸).

در کنار مباحثی از این قبیل، علامه(ره) بحثی درباره عواطف اولی و ثانوی نیز دارد که به دلیل ارتباط و پیوندش با مبنای سوم تربیت عاطفی در ذیل مباحث این عنوان مطرح می‌گردد. آنچه واضح است، این است که خداوندی که به وصف حکیم خوانده می‌شود، عواطف را بیهوده در نهاد آدمی قرار نداده است. از سوی دیگر از آنجا که خداوند خیر محض و صرفاً آفریننده نیکیها است، امور شر را نمی‌توان به او نسبت داد. در واقع شر از نیستی برمی‌خیزد نه از هستی؛ از این رو عواطفی چون کبر، بخل، حسد و... که شر به‌شمار می‌رود از این رو شر است که وجودشان منشأ فقدانات و اعدام می‌گردد. بدیهی است که وجود چنین اثری از این عواطف، مانع دستیابی انسان به فلاح و رستگاری می‌گردد؛ اما امکان تغییر چنین عواطفی وجود دارد؛ چنانکه علامه(ره) بیان می‌کند: عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت قابل تربیت و تغییر است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۹۳). از این رو باید با اتخاذ تدابیر علمی و عملی به تغییر و درمان آنها پرداخت تا به

سوی حد وسطی رجوع کنند که از آن فاصله گرفته‌اند و به عبارتی تعدیل شوند؛ اما در مورد عواطفی چون حرص و غضب، آنچه مهم است، چگونگی بروز و به‌کارگیری هر یک آنهاست. از دیدگاه علامه(ره) آنچه در مسیر خداوند به کار رود، پسندیده و «هدی» است و آنچه در خلاف این مسیر باشد، پوچ و باطل و «هوی» است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۹۲). بنابراین عواطفی از قبیل عواطف اخیر باید در مسیری خداپسندانه و در جهت کسب سعادت مورد استفاده قرار گیرد. از آنجا که به اعتقاد علامه(ره) مدار سعادت در قیامت، سلامت قلب<sup>(۴)</sup> است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۴۳۲) و قلب، چنانکه اشاره شد، جایگاه عواطف است برای داشتن قلب سلیم، باید به درمان عواطف منفی‌ای چون کبر، بخل و حسد پرداخت؛ ضمن اینکه عواطف مثبت باید تحت مدیریت و تدبیر عقل و شرع شکوفا، و عواطفی همچون حرص و غضب با همین مدیریت و تدبیر تعدیل و هدایت شود.

#### ابعاد عواطف

اگر چه علامه(ره) بیان صریحی در زمینه ابعاد عواطف ندارد از بیانات ایشان می‌توان برای عواطف سه بعد کلی را استنباط و استخراج کرد که عبارت است از: الف) آگاهی و شناخت عواطف، و فهم و درک آن ب) توانایی تنظیم و کنترل عواطف، مدیریت عواطف ج) توانایی به‌کارگیری به جای عواطف و ابراز صحیح عواطف.

#### الف) آگاهی و شناخت دقیق عواطف خود و دیگران و توانایی درک و فهم آن

در این زمینه باید گفت که آگاهی و تشخیص عواطف خود و دیگران و توانایی درک این عواطف می‌تواند در روابط بین افراد نقش بسیار مهمی داشته باشد؛ چرا که اغلب دلخوریها و کدورتها ناشی از عدم تشخیص و درک صحیح عواطف خود یا طرف مقابل است. علامه(ره) در این‌باره معتقد است که حواس عادی ما و نیز قوای متعلق به آن حواس تنها می‌تواند شکل ظاهری رفتار را ببیند. حقایق و باطن رفتار و معانی نفسانی از قبیل کفر و ایمان و هر آنچه از حس آدمی پنهان است، چیزی نیست که انسان بتواند آن را درک نماید مگر اینکه بتواند بر احساسات و عواطف درونی خود آگاهی پیدا کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۵۲). هم‌چنین اگر عواطف دیگران طوری ادا شود که شنونده نفهمد مقصود گوینده به چه معناست، مخاطب دچار سرگردانی می‌شود؛ پس انسان باید به مرحله‌ای از بلوغ عاطفی رسیده باشد که بتواند عواطف طرف مقابل را تشخیص دهد و آن را درک کند. از آنجا که شناخت حقیقی از خودشناسی شروع می‌شود، آنچه مؤثر

است، شناخت نفس است؛ چنانکه علامه (ره) می‌گوید: سیر در آیات نفس نافعتر است؛ زیرا این سیر از اطلاع بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی و عوارض آن از اعتدال و افراط و تفریط در کار و هم‌چنین ملکات فاضله و رذیله و احوال پسندیده و ناپسندی، که مقارن با آن است، خالی نیست و اشتغال آدمی به معرفت این امور و باور داشتن به لوازم آن، آدمی را از موقف نزدیکی به گوش دل می‌رساند و وقتی آدمی به دردهای روحی خود و درمان آن واقف شد به اصلاح آنچه فاسد شده است می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۵۲).

در نگاه علامه (ره)، درک و فهم عواطف انسان به مشاعر او برمی‌گردد؛ چنانکه می‌گوید خدای تعالی آن روز که بشر را می‌آفرید، شعور را در او به ودیعه نهاد و گوش، چشم و قلب در او قرار داد و در نتیجه نیرویی در او پدید آمد به نام ادراک و فکر که به وسیله آن حوادث موجودات عصر خود و آنچه قبلاً بوده است و عوامل آنچه بعداً خواهد بود، نزد خود حاضر می‌بیند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۱).

#### ب) تنظیم و کنترل عواطف

از جمله آیاتی که در قرآن کریم لزوم تنظیم و کنترل عواطف را بیان می‌کند، آیه ۲۳ سوره حدید است که می‌فرماید: « لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ »<sup>(۵)</sup> (حدید / ۲۳). بنابراین در مورد بعد دوم یعنی توانایی اداره و تنظیم عواطف باید گفت که ابراز صحیح عواطف، شناخت عواطف دیگران و چگونگی پاسخگویی به آنها نیازمند مدیریتی قوی و فعال است که این عوامل مدیریتی، همان‌گونه که در بحث انسانشناسی علامه (ره) بیان شد، عقل و شرع است. نقش کنترل‌کنندگی عقل در مورد عواطف را می‌توان در عباراتی دیگر از علامه (ره) مشاهده کرد به‌گونه‌ای که بیان می‌کند: خدا انسان را به حواسی باطنی چون حب، بغض، ترس و امثال آن مجهز کرده است تا معانی روحی را به وسیله آنها درک کند و به وسیله آن معانی، نفس او را با موجودات خارج از ذات او مرتبط سازد و پس از مرتبط شدن در آن موجودات دخل و تصرف کند؛ تخصیص دهد و تعمیم دهد؛ آن‌گاه در مسائل نظری، تنها نظر دهد و در آنچه مربوط به عمل است، ترتیب اثر عملی بدهد. انسان همه این کارهایی را که می‌کند طبق مجرای می‌کند که فطرت او آن را تشخیص داده و این همان عقل است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۷۴). بنابر فرمایش علامه (ره)، قرآن همواره عقل سالم انسانها را تقویت می‌کند و جانب عقل را بر هوای نفس و دلدادگی در برابر عواطف تند و تیز ترجیح می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۵۴۸).



این امر، که در بسیاری از آیات قرآن مشهود است، خود گویای اهمیت عقل و نقش مهم آن در دستیابی به سعادت با کنترل عواطف است.

ج) توانایی به کارگیری بجای عواطف، ابراز صحیح عواطف

علامه(ره) در مورد چگونگی بروز عواطف در خلال تفسیر آیات به نمونه‌هایی اشاره می‌کند؛ برای مثال در تفسیر آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ...»<sup>(۶)</sup> (آل عمران/ ۱۳۴) می‌فرماید: «سراء» به معنای پیشامدی است که مایه مسرت آدمی باشد و «ضراء» هر چیزی است که مایه بد حالی انسان شود. البته ممکن است این دو کلمه به معنای «یسر» و «عسر» نیز در نظر گرفته شود. «کظم» در مورد انسانی به کار می‌رود که پر از خشم باشد؛ اما مصمم است که خشم خود را بروز ندهد و «غیظ» به معنای هیجان طبع برای انتقام در اثر مشاهده ناملایمات است برخلاف غضب که به معنای اراده انتقام است؛ به همین دلیل گفته می‌شود خداوند غضب می‌کند ولی گفته نمی‌شود که غیظ می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۸).

بنابر بیانات علامه(ره) آنچه در این بعد از دید قرآن اهمیت دارد، چگونگی ابراز صحیح عواطف در مورد افراد و دیدگاه‌های مختلف اجتماعی است؛ چنانکه خداوند در سوره فتح می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»<sup>(۷)</sup> (فتح/ ۲۹). این آیه دو صفت از صفات عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنان ذکر، و می‌فرماید: مؤمنان نسبت به کفار، خشن و بیرحمند و نسبت به خودشان مهربانند<sup>(۸)</sup> (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۵۴۸). بنابراین هنگام ابراز عواطف توجه به مخاطب و موقعیتی که دارد، الزامی است و لحاظ کردن این امر یعنی توانایی به کارگیری بجای عواطف.

بنا بر این مباحث می‌توان گفت که آگاهی و شناخت عواطف، لازمه کنترل و مدیریت عواطف است و این شناخت صحیح از عواطف درونی، که با مدیریت و تدبیر عقل و شرع همراه است به تقویت مهارتها و شیوه‌های استفاده درست و بجا از عواطف منجر می‌گردد. در واقع با نقش مدیریتی عقل و شرع است که در به کارگیری بجا و بموقع عواطف عملکرد بهتری خواهیم داشت.

مبانی دیدگاه علامه(ره) برای دستیابی به تربیت عاطفی

بنا بر مطالب پیشین بُعد «عاطفی - احساسی» به طور طبیعی به لذت تمایل دارد و از رنج دوری می‌کند؛ لذا دو عاطفه «حب» و «بغض» در رأس همه عواطف قرار دارد و دیگر عواطف از این دو سرچشمه می‌گیرد (حسینی دهشیری، ۱۳۷۰: ۷۶). بنابراین تکیه‌گاه عواطف، «حب و بغض» است و

همان‌گونه که در ادامه بیان می‌شود، اصالت از آن «حب»، و «بغض» فرع بر آن است. با توجه به اینکه در میان عواطف اصالت از آن «حب» است، آنچه در تربیت عاطفی باید مبنا قرار گیرد، «حب» است.

با نظر به آرای علامه (ره) و استنباط از اندیشه‌های ایشان می‌توان از سه حب نام برد: ۱ - حب خدا ۲ - حب ذات ۳ - حب غیر.

مبنای اول: «حب خدا»<sup>(۹)</sup>

بنابر عقیده علامه (ره) والاترین مرتبه حب، «حب بنده به خدایش» است که «حب خدا نسبت به بنده» را در پی دارد؛ چنانکه بیان می‌کند: این «حب واقعی» است که محب را به سوی محبوب جذب می‌کند (و نیز محبوب را به سوی محب می‌کشاند)؛ پس همان‌طور که حب بنده باعث قرب او به خدا می‌شود، محبت خدا به او نیز باعث نزدیکی خدا به او می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۵۱). از آنجا که حب خدا بالاترین حب است و با عنایت به اینکه یکی از ویژگیهای فطری انسان، گرایش او به «پرستش» است که بر اساس عشق به خداست<sup>(۱۰)</sup>، مبنای اول تربیت عاطفی را می‌توان «حب خدا» نامید.

علاوه بر این مطالب، علامه (ره) با استناد به آیه‌ای از قرآن رابطه دو سویه حب واقعی را دوباره یادآور می‌شود با این تفاوت که ابراز محبت، نخست از جانب خداوند صورت می‌گیرد نه بنده او؛ چنانکه اذعان می‌کند خداوند در تربیت انسانها «محبت» را به عنوان پیوندی محوری به کار می‌گیرد و می‌فرماید: «...فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»<sup>(۱۱)</sup> (مائده/۵۴). در این آیه «يُحِبُّهُمْ» قبل از «يُحِبُّونَهُ» آمده است؛ یعنی ابتدا از ابراز محبت خدا سخن می‌گوید و این نشان می‌دهد که خداوند با ابراز محبت پیشی جوینده نسبت به بنده‌اش، او را دل بسته خود می‌گرداند و این دل بستگی، فرد را آماده بلکه طالب به عهده گرفتن تکالیف طاقت فرسا می‌سازد؛ اما اینکه فرمود «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» به این دلیل که حب را مطلق آورده است، معلوم می‌شود که حب خدا به ذات آن قوم و متعلق به ذات ایشان مربوط است؛ اما محبت آنان نسبت به خدا لازمه‌اش این است که پروردگارش را بر هر چیزی که مربوط به خودشان، خویشاوند یا غیر آن باشد، مقدم بدانند. بنابراین قومی که وعده آمدنشان داده شده است، احدی از دشمنان خدا را دوست نمی‌دارند و اگر قرار باشد فردی از افراد انسان را دوست بدانند، اولیای خدا را به ملاک دوستی با خدا دوست می‌دارند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۶۳۰) و اطاعت از آنها را به نشانه محبت به خدا و اطاعت از او بر

خود را واجب می‌دانند که نتیجه چنین امری محبت متقابل بیش از پیش خداوند است (محبتی دوباره اما با شدت بیشتر).

مبنا بودن حب خدا در تربیت عاطفی را در میان مباحث علامه(ره) در علم اخلاق نیز می‌توان مشاهده کرد. علامه(ره) در مبحث علم اخلاق سه مکتب را مطرح می‌کند: مکتب اول، کسب صفات فاضله و تعدیل ملکات و اصلاح اخلاق برای رسیدن به محبوبیت اجتماعی است. مکتب دوم، که از جهاتی به مکتب اول شبیه است، مکتب پیامبران خدا و ادیان است. هدف این مکتب نیز کسب فضایل و دفع رذایل است؛ اما در مکتب اول هدف از آراسته شدن به فضایل، کسب صفاتی است که مورد ستایش اجتماع باشد ولی در مکتب دوم هدف از کسب فضایل، تکمیل ایمان به خدا و آیات او و نهایتاً آسایش اخروی است. به گفته علامه(ره) طریقه دیگر مخصوص قرآن است و در هیچ یک از کتابهای آسمانی پیشین و آموزه‌های پیامبران گذشته دیده نشده است. این طریق بر اساس توحید خالص و کامل بنا شده است و عبودیت محض را نتیجه می‌دهد و آن این است که انسانها از نظر اوصاف و طرز تفکر طوری تربیت شوند که محلی برای رذائل اخلاقی باقی نماند؛ یعنی اوصاف رذیله را از طریق «رفع» نه «دفع» از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد که رذائل در دلها راه یابد تا درصدد بر طرف کردنش برآیند. در این مسلک خداوند با معرفی خود، چنان ایمانی را که بر توحید مبتنی است در دلها ایجاد می‌کند که تمامی اشیا در ذات و صفات و افعال خود از درجه استقلال ساقط می‌شوند. در نتیجه چنین انسانی نه تنها غیر خدا را اراده نمی‌کند بلکه نمی‌تواند به غیر او امید و اعتماد کند. عشق و محبتی که شناخت خداوند در دلها می‌آفریند، انسان را به کارهایی و اموری دارد که عقل اجتماعی (ملاک مسلک نخست) و فهم عادی (اساس تکالیف عمومی و شرعی) نه آن را می‌فهمد و نه می‌پسندد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۴۱ - ۵۳۹). از دیدگاه علامه(ره) این عشق علاوه بر اینکه بر طرز تفکر آدمی تأثیر می‌گذارد او را از نظر عمل نیز با دیگر مردم متفاوت می‌سازد؛ چرا که به فرموده علامه(ره) او فقط خدا را دوست دارد؛ بنابراین جز او نمی‌خواهد؛ نمی‌جوید و از غیر او نمی‌ترسد و فعل و ترک و خشنودی و غضب او فقط به خاطر خداست. هدف او نیز با دیگران متفاوت است؛ هیچ کاری را با هدف کسب فضیلت یا ترک رذیلت انجام نمی‌دهد و هدفش ستایش مردم و بهشت و دوزخ نیست بلکه مقصود او خدا، و زاد و توشه او ذلت بندگی و راهنمای او شوق و محبت الهی است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۲۸ - ۵۲۳). بدیهی است که این عشق و محبت به خدا همه عواطف از جمله ترس، غضب، خشنودی، سرور و

به‌طور کلی همه «حب»ها و «بغض»ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ لذا این عامل را می‌توان مؤثرترین عامل تحقق هدف غایی تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه(ره) دانست؛ یعنی توحید خدای سبحان در مرحله اعتقاد و عمل (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۶۸)؛ چنانکه علامه(ره) خود با استناد به آیه ۳۱ سوره آل عمران که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...»<sup>(۱۲)</sup> و در توضیح آن بیان می‌کند که اگر می‌خواهید در بندگیتان راه اخلاص را طی کنید و راه محبت الهی را بروید از شریعتی که بر پایه «حب» است، پیروی کنید تا شما را به بزرگترین بشارتی که برای محب متصور است یعنی به «دوستی خدا» بشارت دهم (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۹۰)، ضمن اشاره به بالاترین درجه حب یعنی حب خدا و مینا بودن آن، این مهم را نیز یادآور می‌شود؛ به بیان دیگر بخش عمده‌ای از هدف غایی تعلیم و تربیت از طریق تربیت عاطفی با محوریت «حب به خدا» - عشق به خدا - به دست می‌آید.

مبنای دوم: «حب ذات»

علامه(ره) معتقد است غریزه حب ذات است که ما را و می‌دارد تا از هر مکروهی بپرهیزیم و از الم هر عذابی بگریزیم و از مرگ فرار کنیم. همین غریزه ما را و می‌دارد به اینکه نسبت به افراد هم‌نوع خود همین احساس را داشته باشیم؛ یعنی آنچه برای ما دردآور است برای افراد هم‌نوع خود نپسندیم و آنچه برای خودمان دشوار است برای هم‌نوع خود دشوار بدانیم چون نفوس همه یک جورند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۹۶). بنابراین از دید علامه(ره) غریزه حب ذات باعث نوع‌دوستی نیز می‌شود. در توضیح چگونگی بیرون آمدن از دایره حب ذات و روی آوردن به نوع‌دوستی باید گفت: علامه(ره) انسان را به واسطه طبیعت استخدامگریش، اجتماعی تلقی، و بیان می‌کند که انسان به طبع برای جلب منافع خود، دیگران را به خدمت می‌گیرد. او برای اینکه اهداف حیاتی خود را تأمین کند، امور طبیعی، گیاهان، حیوانات و هم‌نوعان خود را به استخدام در می‌آورد؛ اما از آنجا که می‌بیند انسانهای دیگر نیز از جهت امیال و اهداف و نیازهای زندگی مانند خود او هستند به‌ناچار با آنان از در مسالمت وارد می‌شود و برای آنان حقوقی همانند آنچه برای خود می‌بیند، قائل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۶: ۱۹۱). عنصر اصلی‌ای که در دیدگاه علامه(ره) گذر از خودخواهی و حب ذات به دیگرخواهی و حب غیر را فراهم می‌آورد، «دین» است؛ چنانکه می‌گوید: اختلاف از فطرت خودخواهی سرچشمه می‌گیرد و تنها راه رفع این اختلاف، اصلاح احساسات درونی است که فقط از طریق دین میسر می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۴۸ - ۱۴۷).

علامه(ره) به منظور توضیح دقیقتر این مسئله چالش برانگیز در موضعی به بیان این نکته می‌پردازد که تراحم دو حکم فطری در جایی که حکم سومی حاکم بر آن دو باشد و آن دو را تعدیل کند، مانعی ندارد؛ برای مثال فطرت از یک سو اقتضای زندگی اجتماعی را دارد (به معنای مورد نظر علامه(ره)) و از طرفی موجب اختلاف میان افراد جامعه نیز می‌گردد؛ زیرا بر اساس فطرت حب ذات، هر کسی امکانات موجود را برای خود می‌خواهد. بنابراین، دو حکم، که هر دو ناشی از فطرت انسان است در مقام عمل به تنافی و ناسازگاری می‌انجامد؛ ولی خداوند با فرستادن پیامبران این اختلاف را رفع می‌کند و این تنافی را منتفی می‌گرداند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۲۵). بنابر آنچه گذشت، می‌توان گفت منظور از حب ذاتی که در دیدگاه علامه(ره) موجب نوع دوستی می‌شود، حب ذات اصلاح شده بر مبنای دین است و حب ذاتی که بر این مبنا اصلاح شده باشد، قلب سلیمی است که هیچ تضاد و تعارضی با خداخواهی ندارد.

حب ذات، انشعابات مختلفی دارد که عبارت است از: ۱- حب بقا ۲- حب کمال ۳- حب مال

۴- حب جاه (شیروانی، ۱۳۷۷: ۲۸).

#### ۱- حب بقا

معنی حب بقا این است که در طبع آدمی تمایل به دوام وجود و نفرت از نابودی قرار دارد و نیز دوست دارد در این حیات جاویدان به آسایش دست یابد. در اینجا ابتدا این تمایل او به رفاه، که مستور در حب بقاست، بیان، و سپس علاقه به جاودانگی مطرح می‌شود.

خداوند به حضرت آدم می‌فرماید: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى \* إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَأَ تَعْرَى \* وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَأَ تَصْحَى»<sup>(۱۳)</sup> (طه/ ۱۱۹- ۱۱۷). علامه(ره) در تفسیر این آیه می‌آورد «فتشقی» تفریح بر خارج شدن آنان از بهشت است و مراد از شقاوت تعب و رنج است؛ یعنی زنده‌ماندن مکن و خود را به تعب می‌فکن؛ چون زندگی در غیر بهشت، که زمین است، زندگی آمیخته با رنج است؛ سپس می‌فرمایند: ای که از خاک زمینی، در بهشت نه گرسنه می‌شوی نه عریان، نه دچار تشنگی می‌شوی نه گرما؛ یعنی تعب و زحمتی که برای رفع نیاز زندگی و تحصیل معاش می‌شود، محذور و فساد دیگری نیست. کلمه «صحی» - یضحی» به معنای آفتاب‌زدگی است و گویا مراد از ضحو نشدن این باشد که در بهشت اثری از حرارت آفتاب نیست تا برای گریز از آن نیاز به خانه‌ای باشد تا خود را از گرما و سرما حفظ کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۴: ۳۰۹- ۳۰۸). حب بقا و میل به جاودانگی با تأثیرپذیری از عامل آگاهی به

دو صورت کاملاً متمایز ظهور می‌کند:

الف) اگر انسان به این باور برسد که حقیقت نفس تنها بعد مادی آن است و زندگی با مرگ پایان می‌پذیرد در این صورت حب بقا به شکل آرزوهای دراز و علاقه شدید به عمر طولانی ظهور می‌کند و آدمی با داشتن چنین باوری علاقه دارد که در این دنیا جاودان بماند که علامه (ره) در این زمینه به آیه ۹۶ سوره بقره اشاره می‌کند «وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...»<sup>(۱۴)</sup> (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۴۴).

ب) اگر انسان به شناختی عمیق درباره خود و جهان هستی برسد و بداند که زندگی دنیوی مقدمه ورود به جهانی عظیم و جاودانه است از آرزوهایش در دنیا کاسته، و توجهش به آخرت معطوف می‌گردد و به کارهایی دست می‌زند که برای آن نشئه سودمند باشد. روشن است که این نیز همان انگیزه حب بقاست که وی را به مجاهدتها و حتی ریاضتها و می‌دارد (شیروانی، ۱۳۷۷: ۲۹). بنابراین آدمی هر دیدگاهی که داشته باشد، طبیعتش به گونه‌ای است که پیوسته می‌خواهد باقی بماند و همین امر او را به تکاپو و می‌دارد.

## ۲- حب کمال

از آنجا که تکامل بدون بقا ناممکن است، حب کمال با حب بقا عجین است. در کمال‌خواهی انسان به دنبال این است که به چیزهایی دست یابد که بهره وجودیش بیشتر گردد. کمال‌خواهی انسان دو شعبه اصلی دارد: قدرت‌طلبی و حقیقت‌جویی.

### الف) قدرت‌طلبی

انسان خود را دوست دارد و توانمند شدن خود را نیز دوست دارد و از آنجا که مادیات را لازمه دستیابی به این توانمندی می‌داند درخواستش از خداوند هم در همین زمینه است: «... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا...»<sup>(۱۵)</sup> (بقره/۲۰۰) و قرآن هم می‌فرماید: «... وَمَا لَكُمُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»<sup>(۱۶)</sup> (بقره/۲۰۰). علامه (ره) در تفسیر این آیه بیان می‌کند مراد از ناس مطلق افراد انسان اعم از مؤمن و کافر است؛ چرا که کافر نمی‌خواهد مگر دنیا را اما مؤمنان نمی‌جویند مگر آنچه را مایه خشنودی پروردگارشان باشد؛ چه در دنیا و چه در آخرت که اینان از آخرت هم نصیب دارند؛ چون کسی که چیزی از امور دنیا می‌خواهد مقید نیست به اینکه آن چیز نزد خدا حسنه باشد یا نباشد. او دنیا را می‌خواهد که همه‌اش نزد او حسنه است و با هوای نفسش سازگار است به خلاف کسی که رضای خدا را می‌خواهد که در نظر او آنچه در دنیا و آخرت است دو جور است: یکی حسنه و دیگری

سینه و او نمی جوید و درخواست نمی کند مگر حسنه را (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۲۰). به طور خلاصه قدرت طلبی دارای مظاهر مختلف است: گاهی به شکل تلاش و مبارزه برای کسب موقعیت اجتماعی و دستیابی به مقام دنیوی بروز می یابد و گاهی با کنار نهادن قدرتهای مادی در پی تسلط بر خویشتن با کنترل خواهشهای نفسانی و ریاضتهای شاق، دستیابی به صورت قدرت روحی ظاهر می گردد و گاه انسانهایی که حقیقت قدرت نامتناهی خدا را درک کرده اند، این قدرت در آنها تجلی می یابد و آنان راه اطاعت خدا را در پیش می گیرند تا به قرب او برسند. اینها همان مؤمنانی هستند که دعا و درخواستشان چنین است: «...رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»<sup>(۱۷)</sup> (بقره/۲۰۱).

#### ب) حقیقت جویی

به عقیده علامه(ره) محبت به منظور ایجاد کمال به وجود می آید. در واقع یک سوی محبت نقص است و سوی دیگر کمال (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۱۹) و چون انسان مرکب از جسم و روح است، کمال و سعادت علاوه بر جهت مادیات در معنویت نیز ظهور پیدا می کند و حقیقت جویی انسان همان کمال معنوی است. توضیح مطلب اینکه انسان می خواهد جهان و اشیای آن را آن چنانکه هست، دریافت کند؛ چنانکه از دعاها پیامبر اکرم(ص) است که «اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»<sup>(۱۸)</sup>؛ لذا وجود انسان وجودی است متحول که در مسیر خود از نقطه نقص به سوی کمال می رود و راه تکامل را مرحله به مرحله طی می کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۷۲).

#### ۳- حب مال

در انسان علاقه شدیدی به جمع آوری مال هست که به واسطه آن می تواند به خواسته هایش دست یابد. علامه(ره) در تفسیر آیه «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»<sup>(۱۹)</sup> (عادیات/۸) بیان می کند انسان نسبت به مال شدید الحب است و این امر وادارش می کند به اینکه مال خود را در راه خدا انفاق نکند. مراد از «خیر» ممکن است تنها مال نباشد بلکه مطلق خیر باشد و حب خیر، فطری هر انسانی است؛ به همین دلیل وقتی مال دنیا را خیر خود می پندارد، قهراً دلش مجذوب آن می شود و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می برد و در مقام شکرگزاری او بر نمی آید (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۵۹۲).

#### ۴- حب جاه

حب جاه نیز، که از ذات سرچشمه می گیرد به معنی مالک شدن دلها و تسخیر قلوب مردم است

(نراقی، ۱۳۴۲: ۴۵۹) که دو شعبه دارد: حب جاه مادی و حب جاه معنوی (عثمان، ۱۳۷۳: ۷۱ - ۷۰).

#### الف) حب جاه مادی

علامه (ره) در تفسیر آیه ۸۳ سوره قصص «سرای [پر ارزش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین برتری و تسلط [بر دیگران] و هیچ فساد را نمی‌خواهند...» بیان می‌کند که ما بهشت را به چنین کسانی اختصاص می‌دهیم؛ کسانی که نمی‌خواهند در زمین گردنفرازی کنند و فساد انگیزند و منظور از گردنفرازی این است که بر بندگان خدا استعلا و استکبار بورزند و منظور از فساد انگیزی این است که خواستار گناهان و نافرمانی خدا باشند؛ چون خدای تعالی شرایعش را بر اساس آنچه فطرت و خلقت انسانها اقتضا دارد، بنا نهاده است و فطرت انسان تقاضا ندارد مگر آن کار و روشی را که با نظام اتم و احسن در حیات زمینی انسانها موافق است؛ پس هر معصیتی بی‌واسطه یا باواسطه در فساد این زندگی اثر دارد و از اینجا روشن می‌شود که علوخواهی یکی از مصداقهای فسادخواهی است و اگر از میان فسادها خصوص علوخواهی را نام برده برای این است که نسبت به خصوص آن عنایت داشته است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۶: ۱۲۰). بنابر بیانات علامه (ره) کسی که هدف و همتش رسیدن به شهوات و جاه و مقام باشد به منظور رسیدن به آن هدف هر چیزی را به خدمت می‌گیرد و از چیزهایی که به خدمت می‌گیرد دین است و دین را هم وسیله رسیدن به امتیازات خود قرار می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۵)؛ بنابراین حب جاه مادی، فرد را در مسیری قرار می‌دهد که برای دستیابی به خواسته‌هایش از هر وسیله‌ای گرچه دین بهره می‌گیرد و این یعنی فاصله گرفتن از انسانیت.

#### ب) حب جاه معنوی

حب جاه معنوی، پیچیده و ظریف است که در دل بندگان خاص خدا ممکن است ایجاد شود و آن دامی است که شیطان در راه آنان قرار می‌دهد. چه بسا افرادی که از بسیاری از دامها رسته ولی در این دام گرفتار شده‌اند. در این باره پیامبر (ص) فرموده‌اند: «آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه»<sup>(۲۰)</sup> که از این سخن دریافت می‌شود که مقصود از حب جاه همان حب معنوی است؛ زیرا تا کسی از جاه و مقام دنیوی نگذرد به جمع صدیقین وارد نمی‌شود (سادات، ۱۳۶۸: ۱۶۵ - ۱۶۱).

علامه (ره) در زمینه این حب بیان می‌کند آنچه در مسئله «خودخواهی» حیرت‌انگیز است، این است که حتی عبادت و تقوی نیز ممکن است سبب تقویت آن شود و احساس خودبرتربینی را در



آن زمینه به وجود آورد. قرآن ماجرای ابلیس و چگونگی رانده شدن او را از درگاه الهی در همین رابطه بیان می‌کند. ابلیس، که بنده عبادت‌پیشه‌ای بود، چون مأمور خضوع در برابر آدم(ع) شد به دلیل احساس برتری از این فرمان سرپیچی کرد و در جواب خداوند که پرسید چه چیز تو را از امر من باز داشت، پاسخ داد «... أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...» (اعراف/۱۲) و همین تکبر او را از بارگاه الهی مطرود گردانید. علامه(ره)، که این خودبترتیبی و یا به عبارتی خود را به واسطه طاعت و عبادت دارای منزلت دانستن را عامل حب جاه معنوی می‌داند در ادامه بیان می‌کند که برگشت تمامی معصیت‌ها به دعوای انانیت (خودخواهی) و منازعه با کبریای خدای سبحان است؛ در حالی که کبریا ردایی است که بر اندام کسی جز او شایسته نیست و هیچ مخلوقی را نمی‌رسد که در مقابل انانیت الهی برای خود انانیت قائل شود و به ذات خود تکیه بزند و «من» بگوید (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲).

از سویی علامه(ره) با ذکر آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»<sup>(۲۱)</sup> (احزاب/۴) اذعان می‌کند اگر دل در تسخیر خودخواهی باشد، یقیناً در تسخیر «خداخواهی» نیست (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۶: ۴۱)؛ لذا خودخواهی و خداخواهی، که تلویحاً نیز بیان آن رفت، هرگز در یک جا جمع نمی‌شود و خداوند رمز رستگاری انسان را در جهان آخرت - چنانکه قبلاً اشاره شد - در داشتن «قلب سلیم» معرفی، و می‌فرماید «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>(۲۲)</sup> (شعراء/۸۸-۸۹؛ طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۴۰۴). در پایان این بحث باید گفت که موهبت الهی حب ذات تا زمانی که حول محور «حب خدا» باشد، مقدس و پسندیده است.

مبنای سوم: «حب غیر یا نوعدوستی»

براساس دو ویژگی فطری در انسان، که یکی «گرایش به اجتماع» و دیگری «گرایش به خیرخواهی» است، مبنای سوم تربیت عاطفی را می‌توان «حب غیر» نامید. حب غیر یعنی دوست داشتن انسانهای دیگر. براساس این ویژگی، که آن را «عاطفه انسانی» نامیده‌اند، انسان می‌تواند با همنوع خود پیوندی قلبی با انس و الفت برقرار کند و قدم از دایره تنگ «خودی» فرانهد و با وارستگی از خود به جریان خلق پیوندد (مطهری، ۱۳۸۶: ۳۰۳).

گرایش به اجتماع

علامه(ره) در این زمینه بیان می‌کند یکی از انواع موجودات، آدمی است که او نیز غایتی وجودی دارد که به آن نمی‌رسد مگر اینکه به طور اجتماع زندگی کند. دلیل و شاهدش هم این است که به چیزهایی مجهز است که به خاطر آنها از همنوع خود بی‌نیاز نیست؛ مانند نر و مادگی،

عواطف و احساسات و فراوانی نیاز و تراکم آنها (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۲: ۲۹۴). علامه (ره) در این راستا گذری بر تاریخ می‌زند و می‌گوید تاریخ و آثار باستانی از قرون گذشته چنین حکایت می‌کند که انسان همیشه به‌طور دسته‌جمعی زندگی می‌کرده اما زندگی اجتماعی او به نفع خواص و با عناوین «رئیس منزل»، «رئیس قبیله» و... با قصد استخدام یا دفاع بوده و یا به صورت حکومت‌های استبدادی بوده است. هم‌چنین یک سلسله بحث‌های اجتماعی هم که از گذشتگان به ما رسیده از قبیل گفته‌های سقراط و افلاطون گامی به سوی تحقق خارجی بر نداشته، تاریخ دوران‌های گذشته بهترین گواه این مدعاست که نخستین ندایی که بشر را به سوی اجتماع دعوت کرده و به جامعه شخصیت مستقل واقعی داده، ندای آسمانی قرآن است که با یک سلسله آیات الهی، مردم را به سوی حیات اجتماعی و پاکیزگی آن دعوت کرده است<sup>(۲۳)</sup> (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۶۲ - ۱۵۷). اجتماعی که قرآن درباره آن سخن می‌گوید به معنی مطلق جمع شدن انسانها نیست بلکه اجتماعی است که حول محور خداوند تشکیل می‌شود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا...»<sup>(۲۴)</sup> (آل عمران/ ۱۰۳؛ طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۸۱).

#### گرایش به خیرخواهی

براساس این گرایش انسان به کمک به دیگران تمایل دارد و در این راه به حدی می‌رسد که با وجود نیاز خود، دیگری را بر خود ترجیح می‌دهد (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۹). آنچه را در قالب عواطف اولی و ثانوی بیان می‌شود، باید حاکی از همین نوع دوستی دانست.

عواطف اولی یا طبیعی همان کشش‌هایی است که انسان در خود نسبت به دیگری احساس می‌کند بی‌اینکه نفع یا لذتی در کار باشد. از مصداق‌های این نوع عاطفه روابط خانوادگی و فامیلی است که بارزترین آن، رابطه میان مادر و فرزند است. مادر فرزندش را چون فرزندش است، بدون ملاحظه جنبه دیگر دوست دارد و به او عشق می‌ورزد. علامه (ره) در این زمینه به داستان مادر موسی (ع) اشاره می‌کند و اینکه خداوند با افکندن محبت خود بر موسی (ع)، زن قبطی را که موکل بر مادر موسی (ع) بود، دوستدار وی ساخت (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۶: ۲۰). در مورد همین عواطف است که علامه (ره) با استناد به آیه ۲۳ سوره شوری: «...قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...»<sup>(۲۵)</sup> بیان می‌کند اسلام هرگز مردم را دعوت نمی‌کند به اینکه خویشاوندان پیامبر (ص) را به خاطر اینکه خویشاوند او هستند، دوست بدانند بلکه آن محبت به خویشاوندی که اسلام بشر را بدان خوانده، «محبت فی الله» است. اسلام اهتمام به قرابت و رحم دارد؛ اما به عنوان صله رحم و

اینکه از دادن مال مورد نیاز خود به ارحام فقیر مضایقه نکنند نه به عنوان اینکه رحم خود را دوست بدارند؛ چون اسلام بر هر محبتی به جز محبت به خدا خط بطلان کشیده است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۸: ۶۵). این مرتبه از عاطفه با همه شدتش، اولین مرتبه و حداقل عاطفه انسانی است و سبب پیوند انسانها با یکدیگر می‌شود و زندگی اجتماعی را تعمق می‌بخشد.

به منظور وضوح دقیقتر سخن اخیر علامه(ره) باید گفت اسلام به طور مطلق به محبت نسبت به کسانی که در برابر خداوند قرار می‌گیرند، خط بطلان کشیده است و این امر در مورد محبت به اولیای الهی، اقربا و... نیز به وجهی مطرح است. توضیح مطلب اینکه اگر چه در آیه ۲۳ سوره شوری، مودت قریبی اجر رسالت پیامبر(ص) عنوان شده این محبت، تنها، وسیله‌ای است برای تقرب به خدا. وسیله تقرب بودن محبت قریبی از دیگر آیاتی که در زمینه اجر رسالت پیامبر(ص) بیان شده نیز بخوبی هویدا است؛ آیاتی از قبیل «قُلْ مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...»<sup>(۲۶)</sup> (سبأ/ ۴۷) و «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبًّا سَبِيلًا»<sup>(۲۷)</sup> (فرقان/ ۵۷). بنابراین مودت به اقربا به طور مطلق پسندیده نیست تا اسلام بشر را به آن دعوت کند با اینکه قرآن صریحاً فرموده است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...»<sup>(۲۸)</sup> (مجادله/ ۲۲). بنابراین آنچه از این آیات استنباط می‌شود، همان تأیید بیان علامه(ره) در ذیل مبنای حب خدا است که «اولیای خدا باید به ملاک دوستی با خدا دوست داشته شوند».

به طور خلاصه اگر چه در اسلام محبت به اولیای الهی، اهل بیت(ع)، محبت پدر و مادر به فرزندان و بالعکس مورد تأکید قرار گرفته آنچه از نظر اسلام مطلوب و پسندیده است این است که هیچ یک از این محبتها نباید اصل پنداشته شود به گونه‌ای که محبت به خدا در فرع و حاشیه قرار گیرد؛ برای مثال این گونه نباشد که والدین به دلیل علاقه‌ای که به فرزندان دارند، خواسته‌های آنها را بر خواسته‌های خدا مقدم بدارند و به نافرمانی از دستور خدا تن دهند.

عواطف ثانوی این است که انسان از حق مشروع خود به نفع دیگری استفاده کند و قدم اول برای دستیابی به این جایگاه این است که حقوق انسانها را محترم شمرد و به آن تجاوز نکند (مطهری، ۱۳۶۸: ۲۹۵). علامه(ره) در این زمینه بیان می‌کند دفاع از حقوق انسانیت، حقی است مشروع و فطری، و فطرت استیفای آن حق را برای انسان جایز می‌داند. این حق مطلوب به نفس مطلوب به غیر است؛ لذا باید با آن غیر مقایسه شود و قرآن اثبات می‌کند که مهمترین حقوق

انسانیت، توحید و قوانین دیرینه‌ای است که بر اساس توحید تشریح شده است؛ هم‌چنانکه عقلای اجتماع انسانی نیز حکم می‌کنند که مهمترین حقوق انسان حق حیات در زیر سایه قوانین حاکم بر جامعه انسانی است؛ قوانینی که منافع افراد را در حیاتشان حفظ می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۴). بنابراین در حب غیر و بویژه در ویژگی فطری دیگرخواهی، عاطفه از حالت ساده و ابتدایی آن خارج، و تحت نظارت عقل به حوزه ارزشها وارد می‌شود.

با توجه به مطالب مورد بحث، مفهوم تربیت عاطفی از دید علامه (ره) عبارت است از: فراهم آوردن زمینه‌هایی برای مرتبی به منظور شناخت و درک عواطف خود (و دیگران)، و تلاش در جهت رشد عواطف مثبت و تعدیل و هدایت دیگر عواطف تحت مدیریت عقل و شرع به گونه‌ای که توانایی به‌کارگیری بجا و بموقع عواطف برای او به دست آید و خویشتن‌دوست و نودوست بار آید؛ ضمن اینکه حب خدا در اعماق وجود او ریشه بدواند و حب ذات و حب غیر حول محور حب خدا باشد.

#### اصول و روشهای تربیت عاطفی

در این قسمت بر اساس آنچه درباره مفهوم تربیت عاطفی بیان شد به استنتاج اصول و روشهای آن پرداخته می‌شود. این اصول، که دستورالعملها و تدابیری است که راهنمای عمل کارگزاران نظام تعلیم و تربیت در سطوح مختلف آن است از مبانی ذکر شده به‌دست می‌آید و تحقق و عملی ساختنشان نیازمند اعمال روش یا روشهایی است که در پی مبانی و اصول، بیان می‌گردد.

اصول و روشهای حاصل از مبانی نخست؛ «حب خدا»

اصل تقرب

به اعتقاد علامه (ره) حبّ کسی که حبّش، حبّ خدا و پیرویش پیروی خداست، مانند پیغمبر و آل او (ع) و کتاب خدا و سنت پیغمبر او و هر چیزی که آدمی را به‌طور خالصانه به یاد خدا می‌اندازد، تقرب به حبّ او و پیرویش موجب تقرب به خداوند است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۱۴). این تقرب، اکتسابی است به‌گونه‌ای که هر کس در تقوا و ایمان به خدا از دیگران پیشی گیرد، جزء مقربان به‌شمار می‌آید. از این رو این مقام در انسانها از راه عمل و مجاهدت به دست می‌آید.

- روش ذکر خدا

یادآوری و ذکر الطاف خداوند روشی برای تحکیم محبت و عشق به خدا و دستیابی به قرب

اوست؛ چنانکه خداوند خود می‌فرماید: «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...»<sup>(۲۹)</sup> (بقره/۱۵۲). بنا بر تفسیر علامه(ره)، خداوند در این آیه بر دو نعمت دعوتشان می‌کند اینکه به یاد او باشند و شکرش را بگذارند تا او هم در مقابل یاد بندگان به عبودیت و طاعت، آنها را به دادن نعمت یاد کند و در پاداش شکرگزاری و کفران نکردن، نعمتشان را بیشتر کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۱۰). علامه(ره) با استناد به آیه ۲۰۵ سوره اعراف، ذکر را شامل دو نوع ذکر لفظی و ذکر باطنی و معنوی می‌داند<sup>(۳۰)</sup> و با عنایت به آیه ۲۰۰ سوره بقره تنها ذکر باطنی و معنوی را دارای شدت و ضعف می‌داند<sup>(۳۱)</sup>. ایشان هم‌چنین به حکم آیه ۲۴ سوره کهف بیان می‌کند که تنزل از مقام بلندتری از ذکر و یاد خدا فراموشی به‌شمار می‌آید<sup>(۳۲)</sup> (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۱۱). بنابراین ذکر و یاد خدا موجب تقرب به اوست؛ تقربی که با پشتوانه آیه نویدبخش «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...» تقویت می‌شود؛ زیرا آن کس که با آگاهی از این کلام به ذکر خدا مشغول می‌شود با اعتماد و دلگرمی محبوب را یاد می‌کند و می‌داند که محبوب نیز به یاد اوست؛ لذا با هر یادکردنی خود را به او نزدیکتر می‌سازد.

#### - روش دعا

خداوند برای رهایی بنده به قرب، راه دیگری را نیز نشان می‌دهد و همه بندگان را به آن دعوت می‌کند: «...ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»<sup>(۳۳)</sup> (غافر/۶۰). علامه(ره) با استناد به این آیه و دیگر آیات مرتبط در این زمینه چنین می‌گوید: «...بخوانید مرا...» اگرچه «من از رگ گردن به شما نزدیکترم»<sup>(۳۴)</sup> و این نزدیکی چنان است که «بین شما و قلب شما قرار دارم»<sup>(۳۵)</sup>؛ اما باز هم «مرا بخوانید» و بلافاصله مژده می‌دهد که «...شما را اجابت خواهم کرد...». این اجابت هیچ قید و شرطی ندارد و تنها شرط آن دعا کردن است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۴۲)؛ از این رو می‌توان گفت که این مرتبه اوج دوستی و محبت است؛ خداوند که بنده‌اش را دوست دارد دعوتش می‌کند تا بنده نیز خود را به او نزدیک گرداند. حاصل کلام اینکه مالک حقیقی بندگان، آنان را به دعا کردن، حاجت خواستن و استمداد طلبیدن دعوت می‌کند و بدون هیچ قید و شرطی وعده استجاب می‌دهد تا پرده‌های حائل کنار رود و قرب و نزدیکی میان او و بندگان برقرار گردد. از این رو دعا روش دیگری است برای تحقق اصل تقرب.

#### - روش توبه و استغفار

توبه، روزنه امیدی برای راه یافتن به درگاه خداوند است. او خود، این راه را باز گذاشته و

فرموده است: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ...»<sup>(۳۶)</sup> (طه/۸۲). علامه(ره) در زمینه توبه بیان می‌کند که اگر آدمی بخواهد توبه کند، نیازمند این است که خدا چنین توفیقی به او بدهد و وقتی موفق به توبه شد، باز نیازمند توبه دیگری از خداست و آن اینکه باز خدا به رحمت و عنایتش به سوی بنده رجوع کند و رجوع او را بپذیرد؛ پس توبه بنده وقتی قبول می‌شود که بین دو توبه خدا قرار گرفته باشد (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۴)؛ به بیان صریحتر هنگامی که بنده در اثر توبه اول خدا (توبه هدایت و توفیق) به استغفار روی آورد، توبه دوم خدا آشکار می‌شود و آن «توبه قبول» است که با مغفرت همراه است<sup>(۳۷)</sup> (باقری، ۱۳۷۴: ۱۱۶). بنابراین می‌توان گفت توبه اول و دوم هر دو بیانگر محبت و مودت خداوند است و روش توبه و استغفار از این رو به مثابه یک روش تربیت عاطفی تلقی می‌شود که نه تنها سبب گشوده شدن درهای امید و بسته شدن راه‌های ناامیدی است، بلکه موجب تقویت رابطه میان عبد و معبود می‌شود و حاصل تحکیم این پیوند، «قرب الی الله» است.

#### اصل پرستش

خضوع در برابر کسی به عنوان رب، مسئله‌ای است که به اندازه تاریخ بشریت قدمت دارد. در بیانات علامه(ره) در زمینه این اصل آمده است: اطاعت بدون قید و شرط و بالاستقلال همان پرستش، و مختص به خدای سبحان است. همان‌طور که عبادت هر چیز با اعتقاد به ربوبیت او مساوی است، هم‌چنین اطاعت بدون قید و شرط هر چیز نیز با رب دانستن آن چیز مساوی است؛ پس طاعت هم وقتی به طور استقلال باشد خود، پرستش خواهد بود و لازمه این معنا این است که شخص مطاع را بدون قید و شرط و به نحو استقلال إله بدانیم (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۹: ۳۲۷). به اعتقاد علامه(ره) پرستش خدای عزّ و جلّ برای این است که خداست و سزاوار پرستش است نه برای جلب و نفع و دفع ضرر (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۱۰۷). پس پرستشی مورد قبول است که با اخلاص و فقط برای اطاعت خود خدا باشد. در واقع این بنده مخلص است که اخلاص خود را با محبت به خدا اظهار می‌کند. بنابراین پرستش خالصانه، همان اطاعت و پیروی با جان و دل است که ثمره «حب الهی» است.

#### - روش عبادت

قران صراحتاً بیان می‌کند که غرض از آفرینش انس و جن عبادت خدا است<sup>(۳۸)</sup>. علامه(ره) در تفسیر این آیه، «عبادت» را به «معرفت» تفسیر، و بیان می‌کند که این آیه می‌خواهد بگوید حقیقت عبادت، آن معرفتی است که از عبادت ظاهری به دست می‌آید (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۸: ۵۸۱). در

نظر علامه(ره) عبادت، نه تنها به عنوان هدف آفرینش بیان شده بلکه به عنوان ابزار و روشی برای رسیدن به حضرت حق نیز مطرح شده است. در نظر ایشان تعبیراتی که در برخی آیات آمده، نشاندهنده این است که تمام کارهای صحیح و انسانی با رنگ، خط، جهت و هدف خدایی به صورت عبادت در می آید و آن تعبیرات عبارت است از: «فی سبیل الله» (بقره/۱۵۴)، «ابتغاء وجه الله» (بقره/۲۷۲)، «الله» (بقره/۱۱۲) و «ابتغاء مرضات الله» (بقره/۲۰۷) (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۴۷). بنابراین عبادت و از جمله نماز، که بهتر از هر عملی خضوع بندگی را به تصویر می کشد، روشی است برای اظهار عبودیت و بیانگر تنها سزاوار پرستش بودن رب العالمین.

#### - روش شکرگزاری

خداوند متعال در قرآن می فرماید: «... وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون»<sup>(۳۹)</sup> (بقره/۱۵۲). بنابر فرمایش علامه(ره) «حقیقت شکر» اظهار نعمت، و اظهار نعمت به کار بردن آن در محلی است که نعمت دهنده آن را خواسته است و علاوه بر آن با زبان، ثناگوی منعم باشد و در قلب نیز هرگز او را فراموش نکند؛ پس معنای قول خداوند در این آیه این است که آن چنان به یادم باشید و متذکر من شوید که هرگز حالت فراموشی در قلب شما راه نیابد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۶۶ و ۶۵). به منظور تقویت پیوند میان عبد و معبود، شکر از جانب خداوند نیز صورت می گیرد. شکر از جانب خداوند به صورت پاداش دادن به عمل صالح بنده است؛ چنانکه خود فرموده است: «...وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»<sup>(۴۰)</sup> (بقره/۱۵۸). به اعتقاد علامه(ره)، مراد از تطوع، مطلق اطاعت است نه اطاعت مستحبی و شاکر بودن خدای تعالی وصفی حقیقی است نه مجازی (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۶۶ و ۶۵). بنابراین در کنار روش عبادت، شکر و حمد الهی نیز روشی است برای تحقق اصل پرستش؛ روشی که خداوند شاکر و علیم برای اعلان محبت و استحکام رابطه خود با بندگانش به آنها آموزش داده است.

#### اصول و روشهای حاصل از مبنای دوم؛ «حب ذات»

##### اصل مدیریت صحیح عواطف

انسان موجودی است با عواطف متعدد؛ اما چنانکه در ذیل مبحث «عواطف از دیدگاه علامه(ره)» بیان شد به منظور دستیابی به سعادت، آثار مثبت عواطف باید رشد داده شود؛ عواطف منفی تعدیل و به عبارتی درمان، و عواطفی از قبیل حرص و غضب نیز تعدیل و هدایت شود و در مسیری خدایسندانه قرار گیرد؛ به عبارت دیگر عواطف آدمی باید تحت مدیریتی صحیح قرار گیرد

و این مدیریت چنانکه پیشتر بیان شد به وسیله عقل و شرع صورت می‌گیرد. بر این اساس در نظر گرفتن مدیریت صحیح عواطف به عنوان یک اصل در زمینه تربیت عاطفی ضروری است. لازم به ذکر است از آنجا که در زمینه حب بقا تمام اقداماتی که برای آخرت سودمند است، همچون انواع عبادات در حکم روش به‌شمار می‌رود و در زمینه حب مال نیز تأکید بر روشهایی چون انفاق مؤثر است، و این روشها هر یک به گونه‌ای ذیل دیگر اصول مورد بحث قرار گرفت، در اینجا تنها به روشهای مرتبط با حب کمال و حب جاه پرداخته می‌شود.

#### - روش تنافس

انسان بر مبنای همان حب ذات فطری ارتقا و کمال خود را دوست دارد. علامه(ره)، تنافس را به معنای زورآزمایی افراد در ربودن چیزی [ارزشمند] از دست یکدیگر معنی، و بیان می‌کند که در این مقام معنای رقابت و مسابقه از آن برداشت می‌شود و این معنا به صراحت در قرآن آمده است<sup>(۴۱)</sup> (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲۰: ۵۶۹). با تأمل در تفسیر آیه مشخص می‌شود که آنچه بر آن تأکید شده، تشویق انسان به رقابت در راهی است که به «کمال مطلق» منتهی می‌شود؛ زیرا برخلاف رقابتهای مادی، که بر مبنای حسادت و بغض و کینه استوار است، ترغیب به این رقابت در قرآن، بنیادش بر پایه دوستی و محبت و در راه دستیابی به کمال پی‌ریزی شده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که منظور علامه(ره) از تربیت عاطفی در این بعد از حب ذات (حب کمال)، تبدیل رقابت بر مبنای عواطف منفی‌ای چون کینه و حسادت به رقابت بر مبنای عواطف مثبت مانند دوستی، محبت و همدلی است.

#### - روش تواضع

آدمی به خود علاقه‌مند است و دوست دارد که قلب انسانها را مسخر خود گرداند تا دیگران نیز او را دوست داشته باشند. تواضع شیوه‌ای است که به وسیله آن می‌توان به این مقصود دست یافت. در قرآن کریم در بعضی موارد از تواضع به «خفص جناح» تعبیر شده است<sup>(۴۲)</sup>. خفص جناح کنایه از تواضع و افتاده‌حالی است و بدین دلیل تواضع را خفص جناح می‌گویند که مرغ وقتی می‌خواهد جوجه‌هایش را در آغوش بگیرد، پر و بال خود را باز می‌کند بر سر آنها می‌گستراند و خود را تسلیم آنها می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۲: ۱۷۸) و این تسلیم نه با اجبار بلکه در نهایت عشق و محبت است. بنابراین می‌توان گفت که تواضع، فروتنی همراه با عطف، محبت و ملاحظت است و آن کس که در دستیابی به «حب جاه» از این طریق به قلوب مردم راه یابد، کوتاهترین راه را



برگزیده است.

اصول و روشهای حاصل از مبنای سوم؛ «حب غیر یا نوعدوستی»

اصل اخوت

در قرآن شریف مؤمنان برادران یکدیگر نامیده شده‌اند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...» (حجرات/۱۰). به اعتقاد علامه(ره) اخوت اسلامی از اصولی است که سطح پیوند مسلمانان را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان یعنی پیوند برادری درآورده است و در این سطح برای آنان حقوق جدیدی را تعریف می‌کند؛ چنانکه می‌فرماید: «... يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»<sup>(۴۳)</sup> (حشر/۱۰) و در این آیه تعبیر «اخوان» و استمداد از خداوند رئوف و رحیم، همه حاکی از روح صفا و محبت و برادری است که باید بر کل جامعه اسلامی حاکم باشد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۹: ۳۵۸) که دعای مؤمنان در حق برادران ایمانی خود و طلب آموزش برای آنها و نیز دور شدن قلوبشان از کینه یکدیگر را می‌توان از حقوق آنها نسبت به یکدیگر برشمرد.

- روش سلام کردن

«سلام» از اسماء الحسنی<sup>(۴۴)</sup> و قولی است از پروردگار مهربان<sup>(۴۵)</sup> خطاب به خوبان و نیکان (انعام/۵۴؛ اعراف/۴۶؛ رعد/۲۴؛ صافات/۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۸۱؛ طه/۴۷). از دید علامه(ره) کلمه سلام به معنای کسی است که با سلام و عافیت با تو برخورد کند نه با جنگ و ستیز و یا شر و ضرر (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۹: ۳۸۲). بنابراین کلمه سلام برای اعلان دوستی و ابراز محبت است و تأکید بر آن به عنوان یک روش در قرآن به منظور تقویت پیوندها و ارتباط قلبی‌ای است که اسلام بر آن اصرار می‌ورزد.

- روش صله رحم

خدای سبحان در اهمیت صله رحم می‌فرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَ...»<sup>(۴۶)</sup> (نساء/۳۶). علامه(ره) در تفسیر این آیه بیان می‌کند: آیه شریفه بعد از دعوت مردم به توحید عملی و ترک شرک و نیز نیکی به والدین، می‌افزاید به همه خویشان احسان کنید؛ زیرا صله رحم سبب می‌شود که در میان واحدهای کوچک خانواده پیوندهای محکم برقرار شود و سرانجام تمام جامعه به دلیل شبکه‌ای از روابط خویشاوندی به صورت یک خانواده بزرگ درآید (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۵۶۲). بنابراین صله رحم نیز روش دیگری است برای تحقق این

اصل و آن استحکام و تقویت پیوند میان انسانهاست.

اصل احسان

علامه (ره) در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...»<sup>(۴۷)</sup> (نحل/۹۰) بیان می‌کند که خدای سبحان در این آیه آن احکام سه‌گانه را که مهمترین حکمی هستند که اساس اجتماع بشری به آن استوار است و از نظر اهمیت به ترتیب یکی پس از دیگری قرار دارد، ذکر فرموده است؛ یعنی عدل (عدالت اجتماعی)، احسان و نیکی به خویشان (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۲: ۴۷). اهمیت احسان به عنوان یک اصل در بحث تربیت عاطفی آشکارا در ادامه سخنان علامه (ره) بیان شده است به گونه‌ای که می‌فرماید: مواقع حساسی پیش می‌آید که حل مشکلات به تنهایی با عدالت امکانپذیر نیست بلکه به گذشت و فداکاری نیاز است. در اینجا «احسان» اهمیت می‌یابد و موجب نزدیک شدن قلبها، امنیت عمومی، انتشار رحمت، اصلاح حال مسکینان و بیچارگان می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۲: ۴۷).

- روش اظهار محبت (محبت‌ورزی)

ابراز محبت به شکلهای مختلفی صورت می‌پذیرد؛ گاه صریح و آشکارا و گاه به صورت تلویحی و غیر مستقیم. آنچه در دیدگاه علامه (ره) در مورد این روش و به تناسب مبنای حب غیر بیان شده، ذیل آیه ۴ سوره قلم آمده است. علامه (ره) در تفسیر این آیه چنین می‌گویند: خداوند، پیامبر اکرم (ص) را با وصفی بلند ستوده است «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/۴)، و این آیه شریفه هر چند فی‌نفسها و به‌خودی‌خود حسن خلق رسول خدا (ص) را می‌ستاید و آن را بزرگ می‌شمارد با در نظر گرفتن سیاق بویژه اخلاق پسندیده اجتماعی‌ش نظر دارد؛ اخلاقی که به معاشرت مربوط است از قبیل استواری بر حق، صبر در مقابل آزار مردم و خطاکاریهای اراذل و عفو و اغماض از آنان، سخاوت، مدارا و... (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۹: ۶۱). در واقع بخش عمده‌ای از ستایش پیامبر (ص) به دارا بودن خلق عظیم به محبت‌ورزی ایشان باز می‌گردد؛ محبتی که راه نفوذ به دلهاست و موجب تقویت پیوندهای انسانی می‌شود.

- روش انفاق

در زمینه انفاق علامه (ره) بیان می‌کند که اگر یک فرد از جامعه، که عضوی از مجموعه است، دچار فقر و نیاز شد و ما با انفاق خود وضع او را اصلاح کردیم، هم دل او را از رذائلی که فقر در او ایجاد می‌کند پاک کرده‌ایم، هم چراغ محبت را در دلش ایجاد نموده‌ایم، هم زبانش را به گفتن

خوبیها به راه انداخته‌ایم و هم او را در عملکردش نشاط بخشیده‌ایم و این فوائد عاید همه جامعه می‌شود؛ چون همه افراد جامعه به هم مربوط هستند. پس انفاق یک نفر، اصلاح حال هزاران نفر از افراد جامعه است و مخصوصاً اگر این انفاق در رفع نیاز نوعی از قبیل تعلیم و تربیت و امثال آن باشد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۵۹۵). در نگاهی دقیقتر باید گفت اثر روش انفاق در تربیت عاطفی این است که نه تنها خود فرد را از حب مال و آلودگی عواطفی چون بخل نجات می‌دهد، بلکه با گشودن گرهی، فرد یا افراد دیگر را شادمان می‌کند و در پی آن خود نیز به نوعی سرور و انبساط و بهجت روحی دست می‌یابد.

#### اصل ایثار

ایثار به معنای اختیار و انتخاب چیزی بر غیر آن است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۹: ۴۲۳) که مرحوم نراقی آن را یک اصل و بالاترین مرتبه نوع دوستی دانسته‌اند (نراقی، ۱۳۴۲: ۱۶۴ و ۱۶۳). اگرچه در توضیح واژه ایثار صرفاً بر جنبه مادی آن تأکید شده، جنبه معنویش بسیار چشمگیرتر و ارزشمندتر است (انسان/۸؛ حشر/۹) و آنجا که جان در راه خدا ایثار می‌شود، بالاترین مرتبه ایثار است. آنچه علامه(ره) بر آن تأکید دارد، ایجاد اجتماعی سالم با روابط انسانی آمیخته با عواطف انسانی است تا از طریق آن حس نوع دوستی، زبردست پروری، گذشت، خیرخواهی و... تقویت، و پیوند انسانها با یکدیگر تحکیم شود. از این رو ایشان برای ایجاد و تقویت این رشته مهر و مودت قلبی بین انسانها در کنار توجه به اصولی چون اخوت و احسان از اصل مهم ایثار نیز سخن می‌گویند.

#### - روش تعاون و همکاری

همکاری رکن اساسی زندگی و نشانگر ایثار و از خودگذشتی انسان است. بیان صریح قرآن درباره این تعاون و همکاری در سوره مائده بیان شده است: «... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَكُلًّا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...»<sup>(۴۸)</sup> (مائده/۲). علامه(ره) در تفسیر این آیه بیان می‌کنند تعاون و همکاری در «بر» و «تقوا»، به اجتماع بر پایه ایمان بر می‌گردد و عمل صالح بر اساس تقوا و پرهیزکاری از خداست و این صلاح و تقوای اجتماعی است و در مقابل آن، همکاری بر «اثم» و «عدوان» باعث عقب افتادگی در کارهای زندگی سعادت‌مند می‌شود که علاوه بر نهی صریح آن، آیه کریمه در ادامه با جمله «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» آن نهی را تأکید می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۵۴ و ۲۵۳). در واقع قرآن با این تأکید انسانها را نه تنها از «تنهایی» و «خودی» خود به سمت اجتماع سوق می‌دهد، بلکه اساس تعاون را نیز ایمان و تقوا قرار می‌دهد؛ زیرا آن تعاون و

همکاری که با روح ایمان الهی صورت می‌گیرد، تنها عاملی است که افراد را چنان هم‌روح می‌کند که اصلاً خودشان را یکی می‌بینند (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۷۳) و این اتحاد روحی همان یکی شدن قلب انسانها و تحکیم پیوند و دوستی میان آنان است.

### نتیجه‌گیری

این پژوهش، که با تکیه بر آرا و نظریات علامه طباطبایی (ره) در زمینه تربیت عاطفی انجام شد، نشان داد که از دیدگاه علامه (ره)، جایگاه عواطف قلب است و مدار سعادت در قیامت سلامت قلب است که برای تحقق آن، عواطفی چون بخل، حسد و جبن باید درمان، و عواطف دارای آثار مثبت، تحت کنترل عقل و شرع شکوفا شود؛ ضمن اینکه عواطفی که به خودی خود نه مذموم و نه ممدوح است، همچون حرص با همین کنترل و مدیریت تعدیل و هدایت شود. در دیدگاه علامه (ره) برای عواطف می‌توان سه بعد آگاهی، شناخت و فهم و درک عواطف خود و دیگران، توانایی تنظیم و کنترل عواطف و توانایی به‌کارگیری بجای عواطف را در نظر گرفت که این سه بعد به یکدیگر مرتبط است و توفیق در بعد سوم به شدت به میزان موفقیت در دو بعد اول وابسته است. بنابر دیدگاه علامه (ره) تکیه‌گاه عواطف «حب» و «بغض» است که اصالت از آن «حب» و بغض فرع بر آن است. بالاترین حب، حب خداوند است. این حب همان حب واقعی است که محبتی است متقابل بین بنده و خداوند؛ حب بنده به خدا، که به تبع خدا را به سوی بنده می‌کشاند و یا حبی است که ابرازکننده نخست آن خداوند است. هم‌چنین نتایج دیدگاه علامه (ره) در زمینه تربیت عاطفی نشان داد که حب خدا، حب ذات و حب غیر مبانی تربیت عاطفی را تشکیل می‌دهد که حب ذات و حب غیر تا هنگامی که حول محور حب خدا باشد، پسندیده است. در واقع از آنجا که اسلام دین اخلاص و محبت است و بخش عمده‌ای از هدف غایی تعلیم و تربیت، که همان توحید در مرتبه اعتقاد و عمل است از طریق حب خداوند تحقق می‌یابد و چنین حبی همه جبهه‌ها و بغضها را تحت شعاع قرار می‌دهد، تربیت عاطفی باید بر مبنای حب و با محوریت حب خدا انجام گیرد. در این پژوهش ضمن بیان مفهوم تربیت عاطفی بر اساس این مبانی سه‌گانه، اصولی نیز برای تربیت عاطفی مطرح شد بدین صورت که اصول حاصل از مبنای حب خدا، دو اصل تقرب و پرستش، اصل مربوط به حب ذات، مدیریت صحیح عواطف و اصول حاصل از مبنای حب غیر،

شامل سه اصل اخوت، احسان و ایثار است که هر یک از این اصول دارای روش یا روشهایی برای تربیت عاطفی است.

### یادداشتها

- ۱ - علامه(ره) بیان می‌کند جایگاه عواطف، قلب است؛ اما چنانکه خود در المیزان می‌گوید منظور از قلب به عنوان جایگاه عواطف، «خود» آدمی یعنی خویشتن او، نفس و روح اوست (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۳۷) و آنجا که اذعان می‌کند کلمه «قلب» به معنای آن نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می‌کند و حق را از باطل تمیز می‌دهد و خیر را از شر جدا می‌کند و اگر تعقل نکند و چنین تشخیص و جداسازی نداشته باشد، وجود او مثل عدمش خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۸: ۵۳۳)، منظور از قلب همان نفس است.
- ۲ - بنابر آیه ۱۷۲ سوره اعراف، عالم ذر موطنی است که در آن از انسان بر ربوبیت الهی اقرار گرفته شده است. بنابر نظر علامه(ره) خداوند در عالم ملکوت انسانها را از یکدیگر متمایز کرد و شاهد بر نفس خود ساخت و فرمود: «الست بربکم»، و آنها گفتند: «آری» (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۲۱). بنابراین از دید علامه(ره) منظور از عالم ذر، عالم ملکوت است که انسان در آن با جنبه ملکوتی حضور یافته و پیمانی بر ربوبیت خدا داده است.
- ۳ - از دیدگاه اسلام به منظور ایجاد اعتدال در قوا باید همه آنها را تحت کنترل و تدبیر عقل و شرع در آورد. در مورد این چگونگی، شیوه‌های عملی متعددی از سوی علمای اخلاق بیان شده است؛ از قبیل دوستی و همنشینی با انسانهای متعادل و پرهیز از همنشینی با بدکاران و افراد دارای اخلاق ناپسند، مداومت بر اعمالی که نتیجه آن کسب فضایل است، پرهیز نمودن از دیدن و شنیدن و تخیل آنچه شهوت و غضب را برمی‌انگیزد، جست‌وجوی عیبها و تلاش در جهت ریشه‌کن ساختن آنها و... آنچه در دیدگاه علامه(ره) در این زمینه بیان شد، مواردی از این قبیل است: (۱) به‌کارگیری هر قوه در جای خود و راستای هدفی که برای آن خلق شده (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۶۰ - ۵۵۸). (۲) کاربرد علم اخلاق؛ چرا که علامه(ره) خود بیان می‌کند این علم، اصول چهارگانه اخلاقی و حدود و فروع آن را بیان می‌کند و از دو طرف افراط و تفریط جدایش می‌سازد؛ سپس فضیلت بودن آن را توضیح می‌دهد و طرز ملکه ساختن آن خلق خوب و جمیل را از راه علم و عمل روشن می‌سازد؛ یعنی برای رسیدن به آن از طریق علمی، جهات حسن آن را ذکر، و اعتقاد به خوبی آن را در شخص ایجاد می‌کند و برای رسیدن به آن از طریق عمل، طرز تکرار اعمالی را به انسان می‌آموزد که موجب رسوخ آن ملکه در نفس می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۶۰ - ۵۵۸). بنابراین این علم شامل مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها شبیه همان مواردی است که در ابتدای این بحث بیان شد. مواردی از قبیل تأکید بر تحصیل ملکات فاضله، اصلاح خوهای نفس، سوق دادن نفس به سوی اعتدال و... هم‌چنین شناخت نفس و توجه به کرامت آن (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۶۲) است که موجب شوق برای تهذیب و تزکیه نفس می‌شود و نیز بهره‌مندی از آداب و رسوم منطبق با فطرت الهی انسان (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۵۷) را می‌توان از دیگر راهکارهای علامه(ره) برای تعدیل قوا دانست که در ذیل این مورد جای می‌گیرد. (۳) سنجش

خواسته‌ها و عمل بر مبنای خواسته هماهنگ با مصلحت، چنانکه علامه(ره) می‌فرماید آدمی باید در هر یک از خواسته‌های خود، که طبعاً از یکی از قوای درونی‌اش سرچشمه می‌گیرد از روی تجاربی که به دست می‌آورد، نفع و ضرر کار را بسنجد و در صورتی که با مصلحت وی هماهنگ بود، آن را انجام دهد (طباطبایی، ۱۳۵۵: ۱۲۰).

۴ - قلب سلیم قلبی است که غیر خدا در آن نباشد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۴۳۲).

۵ - «بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید و بر آنچه به شما عطا کرد شادمان نشوید و خدا هیچ گردنکش خودستا را دوست ندارد» (حدید/ ۲۳).

۶ - «آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند...» (آل‌عمران/ ۱۳۴).

۷ - «محمد(ص) فرستاده خداست و کسانی که با اویند با کافران سختگیر و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند...» (فتح/ ۲۹).

۸ - چنانکه از برخی از آیات قرآن بر می‌آید، مدارا و رأفت حتی با افراد معاند اسلام تا زمانی که امیدی به ایجاد اثر سازنده و یا اصلاح در آنان هست از اصول مورد تأکید اسلام است (طه/ ۴۴ - ۴۳) که در گسترش این دین سهم بسزایی دارد؛ اما در کنار این تأکید، آنجا که کید کافران و شرّ ظالمان و فاسقان مطرح است و امنیت جامعه اسلامی را به مخاطره می‌اندازد و موجب فساد و بی‌عدالتی می‌شود، جایی است که نه مدارا بلکه قاطعیت بدون هیچ تسامح و گذشتی، ضروری است. بر این اساس خداوند در آیه ۲۹ سوره فتح در برابر کفار جنایتکاری که با مسلمین می‌جنگند از شدت خشمونت پیامبر(ص) و مؤمنان نسبت به آنها سخن می‌گوید. به بیان دقیقتر از آنجا که در این آیه، الف و لام کلمه «الکفار» الف و لام عهد است، منظور همه کفار نیست، بلکه کافری است که وصف آن پیش از این آمده است؛ یعنی کسانی که عناد ورزیده و عهد خود را با مسلمانان شکسته و به جنگ روی آورده‌اند.

۹ - خواجه نصیر طوسی در شرح سخنان ابن‌سینا در کتاب اشارات می‌گوید هر چیزی که خیر در اوست، مختار و برگزیده است و ادراک آنچه برگزیده است به این دلیل که برگزیده است، حب نام دارد و شدت این حب را عشق می‌گویند و هر چه ادراک کاملتر و مدرک خیریت بیشتری داشته باشد، عشق شدیدتر است (نصیرالدین طوسی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۰۶) و شدیدترین این عشق، عشق به خداست؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «...الذین آمنوا اشد حباً لله...» (بقره/ ۱۶۴).

۱۰ - چنانکه بیان شد، عشق حالت شدید محبت است. محبت کششی است درونی که در صورتی که این کشش به سوی حضرت حق باشد، فرد را به خضوع و خشوع در برابر او و می‌دارد و هر چه این محبت شدیدتر باشد، خواست خضوع و خشوع در برابر محبوب نیز شدیدتر می‌گردد. مرتبه شدید این خواسته فطری، همان میل به «پرستش» است.

۱۱ - «... خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان هم خدا را دوست دارند...» (مائده/ ۵۴).

- ۱۲ - «بگو اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامزد و...» (آل عمران/۳۱).
- ۱۳ - «پس گفتیم ای آدم! مسلماً این [ابلیس] دشمنی است برای تو و همسرت؛ پس شما را از بهشت بیرون نکند که در مشقت افتی \* قطعاً برای تو [در این مکان موقعیتی است] که نه گرسنه شوی و نه برهنه گردی \* و نه در آن تشنه شوی و نه دچار آفتابزدگی گردی» (طه/۱۱۹ - ۱۱۷).
- ۱۴ - «و یقیناً آنان را حریصترین مردم به زندگی خواهی یافت و [حتی حریصتر] از مشرکان. هر یک از آنان آرزومند است که ای کاش هزار سال عمرش دهند...» (بقره/۹۶).
- ۱۵ - «... پروردگارا! به ما در دنیا کالای زندگی عطا کن...» (بقره/۲۰۰).
- ۱۶ - «... و آنان را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست» (بقره/۲۰۰).
- ۱۷ - «پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن» (بقره/۲۰۱).
- ۱۸ - پروردگارا! موجودات را آن چنانکه هستند به من بنمایان.
- ۱۹ - «و همانا او نسبت به ثروت و مال سخت علاقه‌مند است [و به این سبب بخل می‌ورزد]» (عادیات/۸).
- ۲۰ - آخرین چیزی که از دل‌های صدیقان خارج می‌شود، حب جاه است.
- ۲۱ - «خدا برای هیچ فردی در درونش دو دل قرار نداده...» (احزاب/۴).
- ۲۲ - «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد \* مگر کسی که دلی سالم [از خبائث و ردائیل] به پیشگاه خدا بیاورد» (شعراء/۸۹).
- ۲۳ - «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (حجرات/۱۳).
- ۲۴ - «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید...» (آل عمران/۱۰۳).
- ۲۵ - «...بگو از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکانم را نمی‌خواهم...» (شوری/۲۳).
- ۲۶ - «بگو هر گونه پاداشی که از شما خواستم، آن پاداش برای خودتان...» (سبأ/۴۷).
- ۲۷ - «بگو من از شما (در برابر تبلیغ دین هیچ) پاداشی نمی‌خواهم؛ جز اینکه هر که بخواهد (می‌تواند از برکت هدایت من) راهی به سوی پروردگارش بگیرد» (فرقان/۵۷).
- ۲۸ - «گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند؛ گرچه پدرانشان یا فرزندان‌شان یا برادرانشان یا خویشان‌شان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار کرده و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته...» (مجادله/۲۲).
- ۲۹ - «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم...» (بقره/۱۵۲).
- ۳۰ - «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...» (اعراف/۲۰۵).
- ۳۱ - «فَإِذَا قُضِيَتْمْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشْدَّ ذِكْرًا...» (بقره/۲۰۰).
- ۳۲ - «... وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا» (کهف/۲۴).
- ۳۳ - «... مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم...» (غافر/۶۰).

- ۳۴ - «وَتَخُنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶).
- ۳۵ - «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال/۲۴).
- ۳۶ - «و مسلماً من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد...» (طه/ ۸۲).
- ۳۷ - «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ...» (غافر/ ۳).
- ۳۸ - «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/ ۵۶).
- ۳۹ - «و مرا سپاس گزاید و کفران نعمت نکنید» (بقره/ ۱۵۲).
- ۴۰ - «... و کسی که کار نیکی انجام دهد، بدون تردید خدا پاداش دهنده و داناست» (بقره/ ۱۵۸).
- ۴۱ - «سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ...» (حدید/ ۲۱).
- ۴۲ - «خفص جناح» به معنی فروهستن و گسترانیدن بال و پر است (فولادگر، ۱۳۷۶: ۱۳۷) و خداوند خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (حجر/ ۸۸).
- ۴۳ - «در حالی که می‌گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرز و در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی» (حشر/ ۱۰).
- ۴۴ - «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ...» (حشر/ ۲۳).
- ۴۵ - «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (یس/ ۵۸).
- ۴۶ - «و خدا را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر و خویشاوندان و... نیکی کنید...» (نساء/ ۳۶)
- ۴۷ - «براستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد...» (نحل/ ۹۰).
- ۴۸ - «و یکدیگر را بر کارهای خیر و پرهیزکاری یاری کنند و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است» (مائده/ ۲).

#### منابع

##### قرآن کریم.

- باقری، خسرو (۱۳۷۴). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. تهران: مدرسه.
- توما، ژان (۱۳۶۹). مسائل جهانی آموزش و پرورش. ترجمه احمد آقازاده. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسینی دهشیری، افضل‌السادات (۱۳۷۰). نگرشی به تربیت اخلاقی از دیدگاه اسلام با تأکید بر دوره نوجوانی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- سادات، محمدعلی (۱۳۶۸). اخلاق اسلامی. ج ششم. تهران: سمت.
- شیروانی، علی (۱۳۷۷). چکیده اخلاق در قرآن درس‌های استاد محمد تقی مصباح یزدی. ج ۲. قم: دارالفکر.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۵). بررسی‌های اسلامی. ج ۲. قم: هجرت.



- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۶). المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. چ بیست و سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). قرآن در اسلام. تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). مجموعه رسائل. به کوشش سید هادی خسروشاهی. ج ۱. قم: بوستان کتاب.
- عثمان، عبدالکریم (۱۳۷۳). روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی. ترجمه محمد باقر حجتی. چ هشتم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فولادگر، محمد (۱۳۷۶). سیمای اخلاق در آیینه قرآن و احادیث. اصفهان: مرکز نشر دانشگاه صنعتی اصفهان.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). فطرت. چ سوم. تهران: انتشارات انجمن اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). انسان کامل. چ دوم. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). آشنایی با قرآن. چ دهم. تهران: انتشارات صدرا.
- ملکی تبریزی، حاج میرزا جواد (۱۳۶۳). اسرارالصلوه. ترجمه رضا رجب زاده. قم: انتشارات پیام آزادی.
- نراقی، احمدبن محمد (۱۳۴۲). معراج السعاده. تهران: دهقان.
- نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (۱۴۲۵ق). شرح الإشارات و التنبیها. ج ۲. تحقیق حسن حسنزاده آملی. قم: بوستان کتاب.

